

لحظه جاافتادن* رولان بارت. ترجمه افشین معاصر

۱۶۷ چنین به نظر می‌رسد که تعداد معمای تاریخ ادب اندک بوده است، به رغم این معمایی دارد که نام قهرمان آن پروست است و چون با معمای آفرینش پیوند خورده است (که تنها معمای شایسته جستجوست) به همان میزان نیز به آن کنجکاو و علاقمندم.

بارها گفته‌اند و به آن دل خوش کرده‌اند که یگانه اثر پروست همان در جستجوی زمان از دست رفته بوده و نوشته‌های کم‌بهاتر او که تا آن موقع به چاپ رسیده به منزله سیاه مشق آن است. گیرم که چنین باشد، باعث آن نشده است که زندگی زاینده پروست به دو پاره مطلقاً جدا از هم گسسته شود.

تا سال ۱۹۰۹ [میلادی] زندگی پروست در آمدوشد با اعیان و اشراف گذشت و در کنار آن مطالبی نیز اینجا و آنجا نگاشت، جستجویی نیز کرده است و کوششی، اما پیداست که مقدمات تصنیف آن اثر سترگ هنوز «جا» نیافتاده بود؛ مرگ مادر در سال ۱۹۰۵ او را تکان سختی داد و زمانی چند به انزوای فرو بُرد، اما شوق نوشتن، او را به خود آورد بی‌آنکه توانسته باشد از پریشانی، که حاصل کم‌کاری بود، رها شود. باری، هرچه زمان

گذشت به تألم خاطر او افزوده شد و اندک اندک شکل بی‌ارادگی به خود گرفت. آیا در او شوقی به نوشتن رمان یا جستار بود؟ پروست با درگیر شدن با اندیشه‌های سنت بُوو، البته به وجه داستانی و با ادغام پاره‌های زیبایی‌شناختی ادبیِ قطعات و صحنه‌ها و گفتگوها و شخصیت‌های داستان، که از آن پس همه را در کتاب در جستجو در کنار یکدیگر خواهیم دید، نگارش جستار را آغاز کرد. جستاری که به اختصار بر ضد سنت بُوو (Contre Sainte-Beuve) نامیده شد به صورت دست‌نوشته در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ به امانت، نزد روزنامه‌ی فیگارو (Le Figaro) سپرده و در ماه اوت رد شد. در اینجا حادثه‌ی معماگونه‌ای که رخ داده، و شرح جزئیات آن بر ما پوشیده مانده، «سکوتی» است که وضعیت تعلیق را پدید آورد؛ آیا آنچه که در ماه سپتامبر ۱۹۰۹ در زندگانی یا مغز پروست گذشته، چه بوده است؟ آیا نمی‌توان با استناد به زندگینامه شاهد بود که در ماه اکتبر همان سال با چه گام شتابنده‌ای در تلاش آفریدن اثر سترگی است که با غوطه‌زدن در انزوایی دلخواه سراسر هستی‌اش را در انجام آن خواهد باخت و برای دقت هرچه بیشتر آن تا سرحد نیستی خواهد کوشید؟ به عبارت دیگر می‌توان ماه سپتامبر ۱۹۰۹ را از دو منظر وارسید: قبل از آن، که در آمدوشد با اعیان گذشت و تردید در آفرینش ادبی داشت و پس از آن، که گوشه‌نشینی اختیار کرد و با اراده‌ای استوار پیداست که در بیان این فرآیند به اختصار کوشیده شده است.

به گمان من گوهر این دگردیسی را باید در نوشته‌های یکسره کوتاه و ناپیوسته پروست که تا پیش از کتاب در جستجو نگاشته است یافت: داستان‌های کوتاه و جستارها و متن‌های کم‌حجم. چنانچه خواسته باشیم در این باره به زبان آشپزی سخن گوئیم باید گفت که مجموعه مواد اولیه لازم فراهم بوده و تنها تهیه غذا از این مجموعه به انجام نرسیده است. البته این همه «واقعیت» نیست. چرا که ناگهان در ماه سپتامبر ۱۹۰۹ خوراکی مورد بحث «جا افتاده» است: دیگر سس مایونز ما خود را گرفته و تنها به حجم آن افزوده خواهد شد. در ادامه کار، پروست هرچه بیشتر از شگرد «افزودنی‌ها» استفاده کرده و از آن پس، آن چه شاهد خواهیم بود تغذیه بی‌وقفه این پیکر استوار است که اندام واقعی خود را شناخته بود. طرز نگارش پروست در جریان کار از درون متحول شده و یقین است همواره آنچنان که خود نیز گفته است «چهار نعل» (که شاید این ضرباهنگ دست بی‌ارتباط با جوشش جمله‌های او نیز نبوده باشد) می‌نوشته است؛ اما از لحظه آغاز در جستجو دست خط او دچار دگرگونی شده است: دست خطی به هم «فشرده» و درهم

«پیچیده» و آکنده از تصحیحات بی شمار. بواقع آنچه که در درون پروست، در ماه سپتامبر، رخ داده نوعی فرآیند کیمیاگری است که حاصل آن استحاله جُستار در رُمان و قالبِ نثر کوتاه و ناپیوسته در قالبِ نثر دراز نَفَس و ریزپرداز و پُرپُشت بوده است.

آیا چه پیش آمدی بوده است؟ و آیا چه نیرویی باعث شده است که ناگهان در یک ماه تابستانی و در شهر پاریس کتابِ مورد بحث ما «جا بیافتد» و از آن پس تا مرگ پروست، در سال ۱۹۲۲، و حتی پس از آن نیز، به واسطه خواندن مؤثر

ما، در تغذیه روزافزون در جستجو فروگذار نشود؟

در شرح حال او سَخُن از قطعیتی است که اعتقادی به آن ندارم؛ یقین است که هر اثری زیر نفوذ سرنوشت ساز رویدادهای خصوصی هرکس تواند بود، اما تأثیر آن پیچیده است و به کُنْدی عمل می کند.

شک نیست که بنیان در جستجو راه، به عبارتی، مرگِ مادر گذاشته باشد اما آغازِ کار در جستجو تنها چهار سال پس از آن بوده است. من اینجا بیش از هر چیز به پیدایشی از جهان آفرینش معتمد؛ ابزاری که پروست به آن دست پیدا کرد، که شاید به درستی فنی بوده باشد، او را یاری کرد تا به اثرِ خویش «چیره» شود و طرز نگارشِ آن را «روان» (به همان معنای کاربردی که از واژه «روان گاران» اراده می شود) کند.

به بیانِ شهودی، حاصل کار را یقیناً نتیجه یکی از «فنون» زیر (یا هم زمان، نتیجه تعدادی از آنها) می دانم؛

(۱) طرز معین گفتن «من» که نوع ویژه ای از افاده معنی است که به شکل نامعلومی به سراغ مؤلف، راوی و یا قهرمان می رود؛ (۲) «حقیقت» تغزلیِ اسامی خاص که سرانجام پیدا شدند؛ پروست راجع به اسامی اصلی در جستجو تردید فراوان کرده بود؛ ظاهراً در جستجو زمانی آغاز شد که اسامی «مناسب» آن پیدا شده بود؛ و خبر داریم که نظریه ای با عنوان نام خاص در رُمان مُضَمَّر است؛ (۳) بهم ریخته شدن تناسبات؛ محتمل است (بنا به شیمی خفیه) طرحی که زمان درازی در مُحاق تعطیل بوده است، به طرفه العینی، با تصمیم در افزایش

چنان چه خواسته باشیم در این باره به زبان آشنیزی سخن گوئیم باید گفت که مجموعه مواد اولیه لازم فراهم بوده و تنها تهیه غذا از این مجموعه به انجام نرسیده است. البته این همه «واقعیت» نیست. چرا که ناگهان در ماه سپتامبر ۱۹۰۹ خوراکی مورد بحث «جا افتاده» است. دیگر سس مایونز ما خود را گرفته است و تنها به حجم آن افزوده خواهد شد.



تصویر کار ملان لومر.

اندازه آن بنا به ذوق و قریحه، مُحقق شود؛ زیرا که پیرو دانش زیبایی‌شناسی گوهر هر شیء تابعی است از بزرگی آن؛ ۴) و سرانجام آنکه پروست ساختار داستانی را به واسطه کتاب کمدی انسانی (La Comedie Humaine) کشف کرد، که (به نقل از پروست) «ابتکار تحسین برانگیز بالزاک، در حفظ کسان یکسان در سرتاسر رمان هایش» بوده است؛ روشی که سنت بُو آن را رد کرد ولی پروست فکر پُرنبوغی دانست؛ زمانی که از اهمیت بازگشتن‌ها و تلاقی‌ها و وارونگی‌ها در امتداد در جستجو آگاه باشیم و این که تاجه میزان پروست از این ترکیب تودرتو، که به واسطه آن مطلب جزئی نامفهومی در آغاز رمان، به مانند گیاهی که جوانه کند و پس از رشد و نموبه شکوفه نشیند و در فرجام کار از نو پدیدار شود، رضایت خاطر داشته است، می‌توان اندیشید که آنچه پروست به کشف آن نائل شد در حقیقت کشف کارآیی رمان در چیزی است که می‌توان آن را «قلمه کاشتن» چهره‌ها نامید: قلمه

چهره ای که در گوشه ای به دور از غوغا کاشته شده است (نمونه ای را به طور تصادفی ذکر کنیم: بانوی سرخ پوش)، پس از گذشت زمانِ درازی و با عبور به آن سوی بی کرانه رابطه ها، از نوریشه تازه ای داده است (اودت). آنچه گفته شد ممکن است موضوع پژوهش های زندگی نامه ای و نیز ساختاری تواند شد و شاید برای نخستین بار اربابِ دانش توانسته باشد با آگاه کردنِ «کسانی که مایل به نوشتن» اند خود را تبرئه کند. ♦ ♦



- * «Ça Prend» نوشته Roland Barthes منبع: مجله فرانسوی Magazine Litteraire شماره ۳۵۰ سال ۱۹۹۷.
 ۱. سنت بُو (Sainte-Beuve) نویسنده و منتقد فرانسوی (۱۸۰۴-۱۸۶۹ م.) از آثار اوست: گفتگوهای دوشنبه (Causeries du Lundi) و دوشنبه های نو (Nouveaux Lundis). م.
 ۲. انوره دو بالزاک (Honore de Balzac) رمان نویس فرانسوی (۱۷۹۹-۱۸۵۰ م.) از آثار اوست: بابا گوریو، اوزنی گرانده. م.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی